

مختصات نسل جدیدی که سوژه این روزهاست، در گفت‌وگوی «شرق» با فردین علیخواه، جامعه‌شناس

نسلی که می‌خواهد خودش قهرمان زندگی خودش باشد

فراک جواهری؛ صحبت از نسلی است که این روزها خیلی‌ها درباره‌شان صحبت می‌کنند. وقتی مطالباتشان را فریاد می‌زنند، با دهانی باز به آنها نگاه می‌کنیم. می‌گویند ما می‌خواهیم زندگی کنیم، ما آطور که می‌خواهیم. ما آنها را می‌شناسیم و نمی‌شناسیم. جوان، شاداب، برانرژی، پر از رنگ و زندگی، بزرگ‌شده در زمانه بی‌مرز اینترنت و کوشی‌های هوشمند، پای‌خواسته‌هایشان ایستاده‌اند. آنها چطور فکر می‌کنند؟ چه می‌خواهند؟ چه ویژگی‌هایی دارند؟ این محور گفت‌وگو با دکتر فردین علیخواه، عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه گیلان شد. او در سال‌های اخیر مطالعاتی در زندگی روزمره ایرانی‌ها داشته و درباره شکاف بین نسلی مطالعه کرده است. علیخواه در این گفت‌وگو جریان غالب این اعتراضات را دهه‌هشتادی‌ها می‌داند و معتقد است همه به این نسل یک عددخواهی بدهکاریم. این نسل بسیار جدی است، مطالباتی دارد و به شکلی جدی به دنبال تحقق آن است. به نظر علیخواه نگاه این نسل به مرگ و زندگی متفاوت است. آنها نسل بومیان دیجیتال هستند و حکومت هیچ شناخت و نسبتی با این نسل ندارد. آنها می‌خواهند قهرمان زندگی خودشان باشند و ندیدن و نشنیدن آنها تبعات نگران‌کننده‌ای برای کشور دربر خواهد داشت.

♦ **آقای دکتر مطالعه روی نسل جدید متمرکز است، به نظرتان در این اعتراضات و ناآرامی‌ها نسل خاصی، یعنی دهه‌هشتادی‌ها، نقش بیشتری دارند؟ به نظران مطالبات چه نسلی غالب است؟**

بله من موافقم. در این طغیان فراگیر، دهه‌هشتادی‌ها سرآمدند. دهه‌هشتادی‌ها جریان غالب‌اند. ولی به مرور شاهد بودیم که نسل‌های قبل و بعد هم وارد عرصه شدند. این را بگویم که فعلا از آن تعریف نسل در مطالعات اجتماعی که حدود ۲۵ سال را در نظر می‌گیرد، صرف‌نظر می‌کنم و بر ده‌ها تکیه می‌کنم. نکته آن است که جامعه ایران جامعه مسائل لتنیارشده و جامعه مسائل حل‌ناشده و ره‌اشده است. در ایران دولت مدام از مسائل رد می‌شود و بعد نفس راحت می‌کشد و منتظر مسئله بعدی می‌ماند. سعی نمی‌کند مسائل را به شکل اقتان عمومی حل کند. نکته دیگری هم وجود دارد. شما مفهومی مثل «نسل سوخته» را در نظر بگیرید. بیاید هم در شبکه‌های اجتماعی و هم در محاوره‌های عمومی ایرانیان این اصطلاح را تحلیل محتوا کنید. به‌جرت می‌توانم بگویم که اشتراک همه نسل‌ها در ایران آن است که همه خود را نسل سوخته تلقی می‌کنند. همه به شکلی خود را بازنده می‌دانند.

♦ **به نظرتان چرا همه خود را نسل سوخته می‌دانند؟**

همه افراد کم‌وبیش مطالباتی دارند که برآورده نشده است. به قول نوجوانان در یکی از مطالعاتم «در حسرت زندگی‌هایی می‌سوزیم که نکرده‌ایم». به این دلیل من معتقدم که احتمالا سرآمدبودن دهه‌هشتادی‌ها به‌تدریج کم‌رنگ خواهد شد و گروه‌های اجتماعی مختلف که مطالبات انباشته دارند تلاش خواهند کرد تا خواسته‌های خود را ابراز کنند. به‌تدریج محوریت دهه‌هشتادی‌ها کم‌رنگ خواهد شد و اعتراضات عمومی خواهد شد. البته همه اینها به واکنش حاکمیت بستگی دارد.

همچنین یادآوری می‌کنم که جامعه ایران شکاف‌های اجتماعی مختلفی دارد. شکاف نسلی، شکاف جنسیتی، شکاف دولت-مردم از آن جمله‌اند. شاید هم‌اکنون شکاف نسلی و شکاف جنسیتی خودش را دارد بیشتر نشان می‌دهد ولی برداشت من آن است که به‌تدریج ما شاهد شکل‌گیری شکافی جدید در ایران خواهیم بود و آن شکاف زندگی است.

♦ **منظوران چیست؟**

در اینجا منظور خاصی دارم. این تعبیر را از یک نوجوان کبابپز (هوادر موسیقی بیاب کره‌ای) وام گرفته‌ام. یعنی از یک طرف نسل جدیدی که زندگی‌کردن می‌خواهد و نه فقط زنده‌بودن. نسلی که می‌خواهد لذت‌های رنگارنگ جهان را در زیست-جهان خود تجربه کند و از لذت‌بردن احساس‌گناه ندارد و از طرف دیگر تفکری که روی خوش نشان نمی‌دهد. نمی‌خواهد روزآمد باشد و با الزامات جهان جدید همراه شود. درواقع، به شکلی تقابل زندگی در برابر کهنگی. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در قرن بیستم ما شاهد طغیان نوجوانان و جوانان در برخی کشورهای اروپایی و آمریکا بودیم. در آن زمان برخی از پژوهشگران اجتماعی از اعضای نوجوانان و جوانان در مقابل مقامات و تصمیم‌گیران سال‌خورده گفتند. جوانان می‌گفتند شما خودتان هرطور دلانتن خواست زندگی کردید، پس لطفا شیوه زندگی خودتان را در قالب‌های مقررات رسمی و نامه‌های اداری مختلف به ما تحمیل نکنید. این شیوه زندگی شما متعلق به قدیم بوده است و بگذارید ما خودمان برای شیوه زندگی خودمان تصمیم بگیریم. منظورم از شکاف زندگی/مردگی همین است. منظورم تقابل دنیای جدید در مقابل دنیای کهنه است که این نسل آن را مساوی «مردگی» می‌داند.

♦ **دهه‌هشتادی‌های چه ویژگی‌ای دارند؟ چه فرقی با نسل دهه ۶۰ و ۷۰ دارند؟**

شاید جالب باشد در این خصوص مقدمه‌ای بگویم. من حدود ۱۵ سال قبل در رشته جامعه‌شناسی سیاسی دکترا گرفتم و موضوع رساله دکتری‌ام هم مطالعات اعتراض سیاسی در ایران بود. ولی پس از آن حوزه مطالعات و پژوهش‌های من کاملاً تغییر یابد. آن راوری بدن خودشان اجرا می‌کنند؛ چه به طور خاص روی موضوعاتی چون سلبریتی، موسیقی، غذا، سفر، اتومبیل، فشن، اینستاگرام، کافه، پاساژ و رقص کار کرده‌ام. احساس کردم اگر می‌خواهم نسل جدید ایرانی را بفهمم، باید روی این موضوعات کار کنم؛ یعنی روی زندگی، دلایل خصوص حتی در خارج از دانشگاه، برای علاقه‌مندان کلاس‌های آزاد برگزار کردم.

من فکر می‌کنم که شاید بتوان ویژگی بارز دهه‌هشتادی‌ها را گریز از مرکز (centrifugal) دانست. بگذارید مثال خیلی ساده‌ای بزنم. شما به رنگ موی دختران نوجوان و جوان در این روزها نگاه کنید. اصلا برایشان مهم نیست که برای مثال این رنگ شایسته است و این رنگ شایسته نیست. آنان اگر از چیزی خوش‌شانسی یابد، آن را روی بدن خودشان اجرا می‌کنند؛ چه در بیلی آیلیش، خواننده جوان آمریکایی ببیند یا در هرکس دیگری. آنان هنجارگریز هستند. اصلا هم منظورم صفت یا ویژگی منفی نیست. از نظر آنان چون چیزی هنجار است دلیل بر خوب‌بودن آن یا رعایت‌کردن آن نیست. برای همین می‌گویم گریز از مرکز ویژگی بارز آنان است. در قرن بیستم جامعه‌شناسی را تعریف می‌مانند ضدفرهنگ به توضیح این پدیده می‌پردازتند. فرهنگ به نوعی اشاره به فرهنگ مسلط و

چیره داشت و در مقابل ضدفرهنگ به گروه‌هایی اشاره داشت که آن فرهنگ مسلط را به چالش می‌کشیدند. شما ببینید برای مثال این نسل خیلی راحت جوراب طرح لنگه‌بلنگه می‌پوشد در دو رنگ متفاوت یا شلوار زاپ‌دار می‌پوشد. سوگند، خواننده ایرانی که بعضی از نوجوانان آواز او را با هدفون گوش می‌کنند و سرشان را بالا-پایین تکان می‌دهند در آهنگ «سایه‌بون» که فریاد می‌گویند: ریه‌هام پره سوسریه ولی سرم پره ایده/ چیزی که واسه همه بده به من انگیزه می‌ده. شاید این آهنگ تا حدی بتواند توصیف‌کننده مرکزگریزی این روزهای نوجوانان باشد. من از جزئیات زندگی روزمره مثلاً می‌زنم تا بهتر ویژگی‌ها را بازگو کنم. ویژگی دیگر آنها اهمیت یافتن «من یا خودم» است.

♦ **این «من» همان فردگرایی است؟**

این خصیصه ارتباط تنگاتنگی با موضوع فردگرایی، در برداشتی اجتماعی دارد و البته با ویژگی قبل یعنی مرکزگریزی هم در ارتباط است. اگر درست در خاطرم باشد، مجله مشهور تایم در سال ۲۰۱۳ روی جلد خود تصویر دختری را منتشر کرد که روی زمین دراز کشیده، تلفن همراه به دست گرفته است و دارد از خودش عکس می‌گیرد. مجله در زیر تصویر با فونت درشت نوشت Me Me Me generation. تایم در آن زمان می‌خواست از ظهور نسل جدیدی بگوید. این نسل خواسته‌ها و مطالبات خودش را بسیار مهم می‌داند و حاضر است به هر شکلی آن را به دست بیاورد. ما باید به این موضوع بسیار دقت کنیم. به تعبیر جامعه‌شناسانه، «خود» در بین این نسل بسیار اهمیت می‌یابد و تبدیل به پروژه‌ای برای ساختن، دنبال‌کردن و تحقق‌یافتن می‌شود. به‌همین‌دلیل من در سال‌های اخیر از «خود» به‌مثابه پروژه زندگی گفته‌ام.

ویژگی سوم، نگاه انتقادی به پدیده «سلسله‌مراتب» یا داشتن رویکرد «ضدسلسله‌مراتبی» است. نسل جدید در خصوص سلسله‌مراتب‌های موجود در هر شکلش باید واقعا قانع شود. هیچ چیزی فی‌نفسه نمی‌تواند باعث ایجاد سلسله‌مراتب اقتدار و احترام باشد. همان‌طور که گذرم و «خودش» را رو‌اجد احترام و منزلت می‌داند. به همین خاطر انتظاراتی هم دارد. ویژگی «ضدسلسله‌مراتبی» نسل جدید باعث شده است که بسیاری از والدین آنان را «لش» یا «بی‌ملاحظه» یا «بی‌ترتیب» بدانند.

به‌عنوان ویژگی دیگر، باید به غلت‌خوردن نسل جدید در جریان سیال زندگی روزمره اشاره کنم. زندگی روزمره برای نسل جدید ویژگی‌های متفاوتی دارد. لذت‌بردن بدون احساس‌گناه یا شرمساری، تلاش برای حال خوب داشتن، شادی و شغف، عدم گتمان خود، در لحظه زندگی‌کردن و اکنون را دریافتن، حرکت‌پذیری یا تحرک و به تعبیر بهتر سرکشیدن به جاهای مختلف و کسب تجارب جدید در این زندگی روزمره مدام تجربه می‌شود. آنها در مقایسه با والدی محافظه‌کار خود خیلی راحت از این شاخه به آن شاخه می‌پرند. «از جا کنده‌شدن»، آسان، خصیصه مثبت آنان است. به‌عنوان ویژگی آخر علاقه دارم از همان اصطلاح معروف «بومی‌های دیجیتال» استفاده کنم.

♦ **نسل بومیان دیجیتال در عصر رسانه‌های دیجیتال به دنیا آمده‌اند. همین دهه‌هشتادی‌های خودمان هستند. گفته می‌شود که زندگی‌شان با این رسانه‌ها اشباع شده است، نگاه‌شان به زندگی با نسل‌های قبل تفاوت دارد؟**

ببینید، مرز بین جهان آنلاین و جهان واقعی برای این نسل بسیار نامحسوس شده است. جهان واقعی تداوم جهان آنلاین است و برعکس. به نظر من دهه‌هشتادی و پس از آن یک فرق عمده با نسل‌های قبل‌تر دارد. برای مثال، نسل‌های قبل‌تر وقتی به مرگ فکر می‌کردند، اول تصویر خانواده خود را در ذهن مجسم می‌کردند. از خودشان می‌پرسیدن پس از مرگ من خانواده‌ام ممکن است چه سرنوشتی داشته باشند. حال آنان چطور خواهد شد؟ یا به‌جز خانواده به جهان دیگر فکر می‌کردند. نسل جدید اما مرگ را امری شوکهمند، یا قابلتصور سازمی و حتی هیجان‌انگیز می‌بیند. برای طرفداران نسل جدید، مرگ اصلا منظورم تحقیر نیست، توصیف واقعیت

است. این نسل حتی قبل از آنکه بمیرد، درخصوص انعکاس خیر مرگ و تجلیل، تحسین و شکوهمندی مرگ خود در شبکه‌های اجتماعی تصویرسازی می‌کند. از خودش می‌پرسد آیا انعکاس و بازتاب مرگ من شوکهمند خواهد شد؟ و می‌داند که شوکهمند خواهد بود. به‌همین‌دلیل جرئت و جسارت می‌یابد. می‌خواهم تأکید کنم که حتی پدیده‌ای مانند مرگ در دهه‌هشتادی‌ها را می‌توان با مفهوم «دنیای رسانه‌ای‌شده» تحلیل و تفسیر کرد.

♦ **آیا این عبارت که حکومت و جامعه دهه ۸۰ را نمی‌شناسد، درست است؟**

به نظر من حتی علوم اجتماعی ایران هم به نسل دهه‌هشتادی گی‌عذرخواهی بدهکار است. معمولاً به این نسل به شکل تحقیرآمیزی نگاه می‌شد. حتی نسل‌های قبل هم نگاه تحقیرآمیزی به این نسل داشتند. آنان را سطحی می‌دانستند. فکر می‌کردند که این نسل فقط کارش آن است که روی مبل دراز بکشد، تلفن همراه را در دست بگیرد و درحالی‌که چپیس و ماست می‌خورد، در صفحات سلبریتی‌ها گشت‌وگذار و لایک کند. درواقع لشر‌وارگی را خصیصه آنان می‌دانستند اما حالا همه می‌بینند که این نسل بسیار هم جدی است. مطالباتی دارد و به شکلی جدی به دنبال تحقق آن است. سبک زندگی‌ای می‌خواهد و دوست ندارد بدون تجربه‌کردن آن این جهان را ترک کند.

از طرف دیگر متأسفانه حاکمیت هم به مطالبات این نسل روی خوش نشان نداده است. البته درمجموع حاکمیت خواسته‌ها و مطالبات طبقه متوسط را نادیده گرفته است و تمام تلاش خود را به کار گرفته است تا برای سبک زندگی طبقه متوسط محدودیت ایجاد کند و در مقابل، سبک زندگی دلخواه خود را به جامعه تحمیل کند. این نسل هم درواقع همان برخورد را دارد تجربه می‌کند. متأسفانه حاکمیت هیچ شناختی از بومی‌های دیجیتال ندارد. هیچ نسبتی با این نسل ندارد. همان سیاست‌ها و همدان رویه‌های نخ‌نما و احترام‌زدن را دنبال می‌کند. بیگانگی عجیبی بین حاکمیت و این نسل می‌بینم. اصلا انکار ما با دو جهان مجزا طرف هستیم. نتیجه همانی می‌شود که این روزها می‌بینیم. شما کتاب‌های درسی را ببینید. شما صداسویما را ببینید. شما تبلیغات فرهنگی را روی بیلبوردها ببینید. همه تئاسی بین نسل بومی‌های دیجیتال و این نوع محتواها وجود دارد؛ هیچ فهم درستی از سبک زندگی نسل بومی‌های دیجیتال وجود ندارد و به‌همین‌دلیل از دادن پاسخی قانع‌کننده به آنها ناتوان‌اند. به همین خاطر در پاسخ به سؤالات قبل از شکاف زندگی/مردگی استفاده کردم. انکار یک طرف زندگی می‌خواهد و طرف دیگر آن قدر حرف‌های کهنه می‌زند که گوئی اساسا در این جهان نیست.

♦ **این نسل جدید به زبان انگلیسی نسبتاً مسلط است و در معرض محتوایی است که هم‌نسلان خارج از ایران به آن دسترسی دارند. به نظرتان تفاوت و شباهت این نسل جدید در داخل و خارج ایران چیست؟**

بگذارید با همان مفاهیم جهان رسانه‌ای‌شده یا بومی‌های دیجیتال به این سؤال پاسخ بدهم. زمانی در مطالعات اجتماعی از واژه خرده‌فرهنگ زیاد استفاده می‌شد. در اینجا بحث ماهیتی طبقاتی داشت و دربرگیرنده خرده‌فرهنگ‌های مختلف نوجوانان یا جوانان بود که ریشه‌ها و اتصالات طبقاتی داشتند. خرده‌فرهنگ‌هایی مانند «پانک» یا «هیپی» نوعی اعتراض دیده می‌شد ولی این اعتراض، تحلیل طبقاتی می‌شد. گفته می‌شد پانک عصیان طبقات فرودست و فقیر جامعه علیه فرهنگ مسلط است. ما فراکریشدن شبکه‌های اجتماعی به‌تدریج نظریه‌های پس‌اخورده‌فرهنگی توجعات را جلب کردند. در اینجا مفاهیمی مانند جماعت‌های سلیقه taste publics مطرح می‌شود. مثال می‌زنم. در اینستاگرام ما شاهد هستیم که علایق مختلف پیرامون یک موضوع یا یک چهره گرد هم آمده‌اند و در آنجا باهم گفت‌وگو می‌کنند. طرفدار ماشین‌های مدل کلاسیک، طرفداران کره، طرفداران سفرهای طبیعت‌گردی، طرفداران پرورش‌اندام و… درواقع

مبنای کنار هم قرارگرفتن آدم‌ها سلايقشان است و نه لزوما طبقه اجتماعی شان. به‌جرت می‌گویم که برای مثال دنبال‌کنندگان صفحات مربوط به کره‌ها از همه اقشار جامعه هستند. به همین دلیل من معتقدم که با گسترش شبکه‌های اجتماعی، تقسیم‌بندی‌های بالاشر-پایین‌شر کم‌رنگ شده‌اند. بالاشری عضو صفحه مشتاقان قلیان است و پایین‌شری هم هر روز صفحه سفرهای هیجان‌انگیز را می‌بیند و لایک می‌کند. با این مقدمه، می‌خواهم بگویم که در جهان رسانه‌ای‌شده امروز ما مرزها بسیار کم‌رنگ شده‌اند. مسائل نوجوانان یا خصیصه‌های آنها شبیه به هم شده است. اگر شوگا یا جین، از اعضای گروه BTS ابتدای صبح احساس سرماخوردگی داشته باشند، فقط چند دقیقه بعد نوجوانان یا آرمی‌های (طرفداران گروه) در سراسر جهان دارند درباره آنها با نگرانی حرف می‌زنند. به‌طورخلاصه جهان رسانه‌ای‌شده، زندگی‌هایی با ویژگی‌های نزدیک به هم ایجاد کرده است. موضوعاتی مانند همبستگی اجتماعی، دیگر برخاسته از سلايق مشترکی است که در شبکه‌های اجتماعی ظهور و بروز می‌یابد. اینها بیامد اجتماعی دارند. ما شاهد رشد تکثیر و تنوع سلايق هستیم. شاهد جامعه‌ای رنگارنگ و موزاییکی هستیم و سؤال مهم‌تر آنکه، حاکمیت با این حجم از تنوع سلايق چه مواجهه‌ای دارد؟ اصلا آنها را می‌بیند؟ اصلا آنها را به رسمیت می‌شناسد؟ بدون تردید پاسخ منفی است. بخش زیادی از نوجوانانی که امروز معترض‌اند، همان جماعت‌های سلیقه‌اند که حاکمیت تلاش کرده است در زندگی روزمره آنان، در سلیقه آنان دخالت کند و به آن جهت و مسیر بدهد.

♦ **برگردیم به اعتراضات، به نظرتان ماهیت اعتراضات چیست؟ تحلیلتان از شعارهای که در اعتراضات گفته می‌شود، چیست؟**

شاید لازم باشد که در ابتدای صحبت‌هایم بگویم که امکان ارائه یک تحلیل جامع از اعتراضات سخت و شاید غیرممکن باشد. در این گفت‌وگو من به جنبه‌هایی از مسئله بیشتر توجه خواهم کرد که در سال‌های گذشته در مطالعاتم آنها را دنبال کرده‌ام ولی بدون تردید جنبه‌هایی هم وجود دارد که سایر پژوهشگران در رویکرد دیگری دارند، باید به آن بپردازند. من همچنان اعتقاد دارم که طغیان نوجوانان در هفته‌های اخیر ماهیتی اجتماعی و فرهنگی دارد. منظورم آن است که این جنبه، غالب‌تر است. اگر به شعار محور این روزها نگاه کنیم، می‌بینیم که عنصر «زندگی» در آن بسیار پررنگ است. من زندگی را موضوعی اجتماعی می‌بینم. این به‌معنای سیاسی‌بودن این طغیان نیست البته. این طغیان به این دلیل سیاسی می‌شود که سیاست در ایران بسیار فریه و مداخله‌گر است و به غیر از این، خواستار آن است تا عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی در مقابلش زانو بزنند و فرمانبردار آن باشند. بازهم تکرار می‌کنم. مشکل آن است که سیاست در ایران مدام ادعا می‌کند که خودش مستقل است ولی متأسفانه استقلالی برای زیست-جهان قابل زیست و مدام تلاش می‌کند این آن برنامه‌ریزی کند. نکته دیگر آنکه سیاست همواره می‌خواهد از طریق اعمال قدرت بر زیست-جهان، بر آن تأثیر بگذارد ولی به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهد از آن تأثیر بپذیرید. برای خودش استقلال و محوریت قابل است ولی برای دیگری نه. درواقع ما شاهد پدیده‌شان و تعامل نیستم. ارتباط، خطی، سلسله‌مراتبی و یکطرفه است. وقت کنید. در سال‌های اخیر نهادهای رسمی ریزودرشت به‌وفور برای جامعه نقشه فرهنگی تعریف کرده‌اند و با افتخار هم اخبار آن را در صفحات مجازی‌شان منتشر می‌کنند، انکار که در این زمینه نوعی رقابت بین آنها وجود دارد.

من این را نوعی آفت و آسیب می‌بینم. تصور می‌شود که یکی از وظایف نهادها، حتی جایی مانند پلیس راهور، آن است که نباید و برای زیست-جهان مردم و برای مثال برای موضوعی مانند لباس، نقشه فرهنگی تهیه کند. من در جایی از واژه oversocialization استفاده کردم. منظورم اجتماعی‌کردن بیش از اندازه و افراط‌گونه است. ما شاهد تهیه نسخه‌های درمانی مختلف و قرص‌های فرهنگی مختلف نهادهای ریزودرشت برای کودکان و نوجوانان و حتی برای تمام مردم هستیم. این در جایی به‌هرحال دیگر جواب نمی‌دهد و جامعه به‌رسمیت‌شناختن زیست-جهان، به آن شکلی که در جریان است، توسط نهاد سیاست در ایران است. نهادهی که جز برای خودش، برای هیچ نهاد دیگری استقلال نمی‌خواهد.

♦ **سال‌هاست که جامعه شناسان درمورد تغییرات و احوال اجتماعی هشدار می‌دهند اما در عمل سیاست‌گذاران هیچ توجهی نمی‌کنند. بیامد ادامه این بی‌توجهی در آینده چه خواهد بود؟**

بدون تردید بیامد بی‌توجهی به تنوع و تکثر اجتماعی، یا تقلا برای تحمیل معیارها و استانداردهای ایدئولوژیک به زندگی روزمره، انفجار اجتماعی خواهد بود. فرض کنید شما روی یک برگه سفید بنویسد هشت یا ۱۱ یا هر عدد دیگری. بعد از آن به فردی که سواد درنشان نداید و به او بگویید به این برگه نگاه کن ولی آن را نخوان. مدام هم تأکید کنید که نگاه کن ولی نخوان. این غیرممکن است، او نمی‌تواند نخواند، در دلش خواهد خواند. متأسفانه در سال‌های اخیر دولت در مواجهه با مقوله سبک زندگی و به تعبیر جامعه‌شناسان، زیست-جهان، عملکردی داشته است که نتواند آن توسط مردم ببیند و به‌ویژه نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک زندگی، آن‌طورکه خود می‌پسندد و نه آن‌طورکه حاکمیت می‌پسندد را حق خود می‌داند. او به‌هیچ‌وجه عملکرد حاکمیت در عرصه سبک زندگی را دلسوزانه نمی‌داند بلکه مداخله‌جویانه می‌داند. اساسا مفاهیم و تفاسیر نسل جدید از این موضوعات کاملاً تغییریافته است. او می‌بیند و نمی‌تواند نتواند. این نسل نسل جدید غیرممکن است. نسل جدید داستانم یک